

عاقبت بی فکری و تنبلی

در آبیگری، چند ماهی زندگی می کردند. روزی از روزها صیادان آمدند و تعداد زیادی از آن ها را شکار کردند و روز بعد هم آمدند چند تای دیگر شکار کردند تا بالاخره، فقط سه ماهی در آبیگیر باقی ماند.



در آبیگری، چند ماهی زندگی می کردند. روزی از روزها صیادان آمدند و تعداد زیادی از آن ها را شکار کردند و روز بعد هم آمدند چند تای دیگر شکار کردند تا بالاخره، فقط سه ماهی در آبیگیر باقی ماند.

دو تا از آن ماهی ها بسیار دانا و بسیار چابک بودند و یکی از آن ها نادان و عاجز بود و از قدرت اندیشه اش استفاده نمی کرد.

روزها گذشت و صیادان تصمیم گرفتند که باز هم به صید بپردازند و همین طور که با هم صحبت می کردند، ماهی ها شنیدند.

آن ماهی که از همه داناتر بود و چندین بار از دست صیادان جان سالم به در برده بود و بسیار زرنگ و تند و تیز بود کمی فکر کرد. سپس به آن قسمتی که آب شدت پیدا می کند و به جای وسیع تر و عمیق تر می رسد خودش را رسانده و به سرعت خود را از محل دور کرد و نجات یافت. ماهی دوم بسیار فکر کرد و با خود گفت: تقصیر از خود من است که غفلت کرده بودم، این جا جای من نبود و باید بعد از حمله صیادان همان موقع فرار می کردم.

سپس به فکر طولانی فرو رفت و بعد از مدتی با خودش گفت: درست است که الان دیر شده و ممکن است تلاشم بی فایده باشد، اما سعی می کنم تا نجات پیدا کنم.

آن گاه خودش را به مردگی زد و بر پشت خوابیده روی سطح آب حرکت می کرد. صیاد او را دید و فکر کرد که مرده است و باز هم او را انداخت داخل آب و او به سرعت خود را به جای دیگری از آب رساند و چشم صیاد از این مسئله دور و بی خبر بود.

و بالاخره نوبت سومین ماهی که تنبل ترین، ترسوترین و بی فکرترین آن ها بود رسید. آن قدر نگران و حیران بود که ظاهرش همه چیز را نشان می داد. سر گشته و وحشت زده بود و به حالت عجز راه می رفت تا اینکه نظر صیادان را جلب کرد و گرفتار شد.

از این داستان نتیجه می گیریم که:

1- انسان باید در تمام موارد زندگیش تنبلی را کنار بگذارد و در صورت بروز مشکلات، خوب فکر کند و فرصت را از دست ندهد و کاری انجام دهد.

2- بهتر است قبل از اینکه کار به جای باریک بکشد و مشکلات بیشتر شود و نتوانیم حل کنیم چاره اندیشی کنیم و به قول معروف علاج واقعه قبل از وقوع نمائیم.